

## پست مدرنیسم یا پسامدرن

اسماعیل احسانی

شصت شکل گرفت که به صورت تندرو و منتقدانه عمل می‌کرد تا اینکه در دههٔ هفتاد قرن بیستم این روند قوت گرفت و پست مدرنیسم واژه‌ای مشتمل بر روندهای گوناگون شد و این جنبش قدم در راه محافظه‌کاری، منطق و دانشگاهی شدن گذاشت. حال می‌خواهیم ببینیم این پست مدرن چیست که طی سالهای اخیر در محافل روشنفکران جای پائی باز کرده و بازتاب گسترده‌ای در جامعهٔ روشنفکری ایجاد کرده است. طبیعتاً وقتی از پست مدرن سخن به میان می‌آید عده‌ای از آن به عنوان یک ایدهٔ کلی و یا یک مکتب خاص یاد می‌کنند در حالی که چنین نیست.

پست مدرنیسم ترکیبی است از خرده‌گفتمانهای مختلف که این خرده‌گفتمانها در حال شدن دائمی هستند و در بستر زمانهٔ خودشان جاری و سیال اند که نکات و متغیرهای خاصی را در خودشان انعکاس می‌دهند از این منظر پست مدرنیسم یک گفتمان بخصوص با شاخصه‌های ویژه نیست بلکه تصویری از گفتمانهای مختلف با دیدگاههای مختلف را تشکیل می‌دهد و اگر در عصر مدرنیسم به تعبیر نیچه خدا مرده است در عصر پسامدرن انسان نیز مرده است. این عصر، عصر گفتمانهاست. انسانها و هویت آنها در درون گفتمان شکل می‌گیرد یعنی آن چیزی که به انسان هویت و انسانیت می‌دهد گفتمانهاست و گفتمانهای مختلف، هویت‌های مختلفی را ایجاد می‌کنند و به تعبیر دریدا خارج از متن چیزی وجود ندارد. هر آنچه هست درون متن است.

عده‌ای از اندیشمندان فرامدرنیسم را به عصر ما قبل مدرنیسم تعبیر می‌کنند و به همین دلیل است که با من Bauman از ماکیا ولی به عنوان اولین فرامدرن ماقبل مدرن یاد می‌کند که دوران مدرنیته را درک نکرده، ولی به فرامدرن

«انسانها دربارهٔ فرداهای بهتر

بسیار سخن می‌گویند و خیال پردازی می‌کنند؛

و می‌بینیم که آنان دیوانه‌وار به سوی یک عصر طلایی؛

عصری که در آن خوشبختی به انتظار آنان نشسته است،

پورش می‌آورند؛

جهان گاهی پیرو گاهی جوان می‌شود،

اما انسان همواره امیدوار است سرنوشت بهتری یابد.»

شیلر: امید، ۱۷۹۷

آنچه امروز به عنوان پست مدرنیسم شناخته می‌شود در

اندیشهٔ متفکران متعددی چون نیچه، ویتگنشتاین، هایدگر،

ژاک لاکان، دریدا و میشل فوکو ریشه دارد که در سالهای اخیر

جار و جنجالهایی بین فیلسوفان و مورخان و به طور کلی اهل

قلم برپا کرده و دغدغهٔ خاطر همگان شده است.

مفهوم پست مدرنیسم را اولین بار نویسندهٔ اسپانیایی،

فردریکو دی انیس، به سال ۱۹۳۴ در اثرش به نام گزیده شعر

اسپانیولی و هسپانو آمریکایی بکار برد و از آن در تشریح

واکنش نسبت به مدرنیسم که برخاسته از خود آن بود، استفاده

نمود و پس از او آرنولد توین بی در مطالعه‌ای در تاریخ که در

سال ۱۹۳۸ نوشته شد و در سال ۱۹۴۷ منتشر گشت، آن را به

کار گرفت. برای توین بی این واژه ویژگی کلی دورهٔ نوینی از

تاریخ بوده که از ۱۸۷۵ با پایان تسلط باختر، زوال فردگرایی،

سرمایه‌داری و مسیحیت و به قدرت رسیدن فرهنگهای غیر

باختری آغاز شد. به علاوه به نوعی کثرت گرایی و فرهنگ

جهانی اشاره دارد که هنوز هم از دید مثبت، ضروری تلقی

می‌شوند؛ اما روی هم رفته توین بی نسبت به دهکدهٔ جهانی

نامی که بعدها مارشال مک لوهان بر آن نهاد بدبین بود.

نگرش پست مدرنیسم نسبت به فرهنگ در دههٔ

مدرن نمی‌داند ولی از او باید به عنوان مهمترین متفکر پسااستخراجی یاد نمود. نخستین نشانه‌های نقد و شالوده شکنی دریدا در طرز تلقی او از ایده‌آلیسم هوسرل پدیدار گشت در واقع دریدا بر اساس منطق iterability یا تکرارپذیری معتقد می‌شود که نشانه‌های زبان‌شناسی فرهنگی، تمدنی و اجتماعی در درون بستر یک گفتمان قابلیت آنرا دارند که درون بستر یک گفتمان دیگر تکرار شوند بدون اینکه انسان بتواند جلوی آنرا بگیرد. از نظر او اندیشه معرفت و آگاهی محض و فرا تاریخی وقتی دچار مشکل می‌شود که دریابیم که ابزارهای لازم برای اینگونه آگاهی می‌باید از زبان اجتماعی، تاریخی و مرسوم‌ی اتخاذ شود که خود مستقل از سوژه آگاهی تولید می‌گردد. بنابراین او معتقد است مداخله زبان امکان آگاهی محض را همواره به تعویق می‌اندازد. دریدا در حقیقت با مطرح ساختن منطق بازسازی وارد عالم پست مدرن می‌شود. منظور از بازسازی در نظر او تفسیر جدید است یعنی چیزی را فرو ریختن و با تار و پود آن چیز نوینی را بنا کردن. نه ساختن چیزی با تار و پود کاملاً جدید زیرا این امکان وجود ندارد که سراسر وجود و تار و پود یک چیز کاملاً نو باشد و همچنین ممکن نیست که در درون هر چیزی اثر یا گرد و غباری از تفکر قدیم نباشد. دریدا همچنین بنیان متافیزیکی غربی را فرو می‌ریزد و غرب را به دوگانگی و دوانگاری متضاد محکوم می‌کند و معتقد است که اساس اندیشه غربی بر توفیق و برتری مفاهیم اصلی به صورت سلسله مراتب بر مفاهیم مشتق و فرعی بنا شده است که یک چیز را برتر از چیز دیگری می‌داند. فرهنگ غرب با این طرز تلقی سعی کرده است تا هویت خود را در حذف دیگری تعریف کند، نه در لحاظ و جذب دیگری.

غرب در اینکه من شرق نیستم و مرد در اینکه من زن نیستم خودش را تعریف کرده است. اینجاست که دریدا بر خود فرض می‌داند تلاش کند تا شالوده این منطق را فرو ریزد چرا که او معتقد است که چنین منطقی اساساً امکان‌پذیر نیست به این دلیل که وقتی کسی چیزی را رد می‌کند قبلاً به آن آلوده شده و آنرا درون گفتمان خود مورد محک قرار داده مثلاً کسی که غرب را رد می‌کند قبلاً درون گفتمان خود این موضوع را مورد بحث قرار داده که جوابی در جهت پذیرش یا رد آن به کار می‌برد.

اما نگاه خود را معطوف می‌کنیم به زندگی و فرهنگ

رسیده بود. این نظر اگر چه از یک جنبه درست است ولی این مطلب را به صورت یک منطق نمی‌توان پذیرفت که تمامی ظرایف گفتمانهای پست مدرن بازگشتی به دوران ماقبل مدرن دارد.

خوب؛ گفتیم که فرامدرن ترکیبی است از خرده گفتمانها؛ ولی شاید چنین اظهار نظر صریحی درخور و شایسته نباشد و بهتر است وقتی از پست مدرن صحبت به میان می‌آید بگوئیم از دیدگاه چه کسی؟! یا نه!! ضرورتاً باید بگوئیم از دیدگاه چه کسی؟! آیا از دیدگاه میشل فوکو؟ آیا از دیدگاه ژاک دریدا؟ آیا از دیدگاه فردریک جیسون، یا...

اگر چه عده‌ای میشل فوکو را سمبل دیدگاه‌های پست مدرن می‌دانند ولی او خود را پست مدرن نمی‌داند و می‌گوید من نمی‌دانم آن چیست؟ در واقع تأثیر فوکو بر گفتمان پست مدرن را باید در روش دیرینه شناسی و دیدگاه تبارشناسی او جستجو کرد.

در روش دیرینه شناسی، فوکو در مقابل تاریخ نگاری می‌ایستد، او تاریخ را یک سیر تکاملی و بلاانقطاع نمی‌داند، بلکه آن را یک خط نامستمر تفسیر می‌کند.

فوکو اتفاقی را که امروز روی داده الزاماً مترقی‌تر از اتفاقی که دیروز حادث شده نمی‌داند و به این اعتقاد ندارد که در تاریخ و در بستر تاریخ حوادث تکرار می‌شوند. وی معتقد است هر دوره‌ای گفتمان خاص خود را دارد و هر حادثه‌ای در درون گفتمان خودش قابل تحلیل است. در واقع فوکو برای تاریخ یک مسیر مستمر و بلاانقطاع قائل نیست بلکه سیر تاریخ را غیر مستمر و منقطع می‌خواند به عبارت بهتر از دیدگاه وی نمی‌توان دو حادثه را در طول تاریخ تکراری دانست. هر حادثه‌ای هویت خاص خود را دارد.

اما فوکو در دیدگاه تبارشناسی خود قدرت را پخش می‌بیند و می‌گوید قدرت از زیر می‌جوشد نه از بالا و برخلاف هابز قدرت را متمرکز نمی‌بیند و همچنین وی قدرت را فیزیکی و آشکار تلقی نمی‌کند. شاید به همین خاطر است که او در آستانه انقلاب سه بار به ایران آمد تا فرآیند انقلاب را توجیه کند و ثابت کند از قدرتی که اساس آن را یک کلمه، یک شعر و یا یک سخنرانی تشکیل می‌داد می‌شود در مقابل یک قدرت آشکار و سخت‌افزاری همچون رژیم شاه ایستاد و پیروز شد. ژاک دریدا فیلسوف فرانسوی نیز اگر چه خود را یک پست

نمی‌کند. بر این اساس فرهنگ پست مدرن حس تاریخی ندارد و همواره در بند زمان حال گرفتار است. این بود بخشی از ویژگی‌هایی که در تفکر فرامدرن مورد تفحص و کنکاش قرار گرفته است در پایان امیدوارم همه ما بتوانیم با تلاش مداوم خود تاریخ را به نحو احسن درک کنیم و آنرا بسازیم و به دیگران بشناسانیم تا محکوم به تکرار آن نشویم.

### منابع:

- ۱- جنکز؛ چارلز، پست مدرنیسم چیست؛ مترجم فرهاد مرتضایی، نشر مرندیز، گناباد؛ ۱۳۷۵
- ۲- بشیریه؛ حسین، نظریه‌های فرهنگ در قرن بیستم؛ مؤسسه فرهنگی آینده پویان، تهران؛ ۱۳۷۹
- ۳- تاجیک؛ محمدرضا، فرامدرنیسم و تحلیل گفتمان؛ دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران؛ ۱۳۷۸
- ۴- جهانگللو؛ رامین، انقلاب فرانسه و جنگ از دیدگاه هگل؛ سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، تهران؛ ۱۳۶۸

پست مدرن از دیدگاه فردریک جیمسون که بر تفسیری مارکسیستی متکی است. به نظر فردریک جیمسون فرهنگ پست مدرن، فرهنگ تقلیدی و سرهم بندی شده است که روند تجاری و کالایی شدن جامعه در سرمایه‌داری متأخر عامل اصلی تولید این فرهنگ تلقی می‌شود. او معتقد است در فرهنگ پست مدرن هرگونه تمایزی میان فرهنگ کلاسیک و فرهنگ توده‌ای از میان رخت بر بسته است و تمام دقایق فرهنگ والا با تار و پود فرهنگ توده‌ای در آمیخته است. وی فقدان فردیت و اضمحلال سبک شخص را صفات اصلی فرهنگ پست مدرن برمی‌شمرد و همواره بر این مهم تأکید دارد که فرهنگ پست مدرن سطحی و عمقی است؛ فرهنگی که از تصاویر و سطوح عجین شده تا توده‌های مردم را وادار کند که از روی انفعال و بی‌تمیزی بپذیرند.

نکته‌ای که باید خاطر نشان کرد این است که جیمسون فرهنگ پست مدرن را از حیث تجربه زمان فرهنگی شیذوفرینک می‌خواند یعنی از زمان احساسی مستمر و بی‌وقفه دارد و هیچگاه آنرا میان گذشته، حال و آینده تقسیم

